



روا اسلام سیاسی را یک تجربه شکست خورده می‌داند زیرا موفق به تأسیس نهاد‌های موازی نهادهای مدرن و سکولار نشده است. روآ همانند سایر شرق‌شناسان به دنبال تعمیم الگوی نظری خویش و غالب کردن آن بر واقعیت جوامع اسلامی است، و از این جهت دال مرکزی خود را مفهومی عمیقاً غربی سکولاریسم قرار می‌دهد.

نوبنیادگرایی حساسیت عجیبی به «اسلام واقعی» دارد و تلاش می‌کند اعمال دین داران از هر چه ریشه اسلامی ندارد، پاکسازی شود و تعریفی واحد و انترزاعی از یک مسلمان ارائه شود تا رفتار وی در تمام فضا‌های فرهنگی و اجتماعی یکسان باشد. در این راستا، نوبنیادگرایی، نماینده واقعی «بی فرهنگی سازی» است؛ زیرا تلاش می‌کند رفتار مسلمانان را خالص کرده و دینداران را به عمل به یک دسته از دستورهای واجب و حرام سوق دهد و آنان را از هرگونه عقیده فرهنگی، به ویژه فرهنگ اصلی، دور کند. نوبنیادگرایی به تاریخ جهان اسلام علاقه‌ای نشان نمی‌دهد، زیرا بهترین شرایط تاریخی چیزی غیر از سلف نیست؛ و از این جهت به مفهوم تمدن‌های بزرگ نظیر خلافت عباسی، اندلس یا امپراتوری عثمانی توجهی نمی‌کند زیرا آنچه سبب ایجاد این تمدن‌ها شده است، بریدن از ریشه‌های اصلی و اسلام واقعی است. بنابراین نوبنیادگرایی اصطلاحی برای یک فرهنگ نیست، بلکه مجموعه‌ای از قواعد و مقررات عبادی است.^{۱۶}

روآ در مقطع نگارش کتاب اسلام جهانی شده (۲۰۰۲) معتقد است نوبنیادگرایان علاقه‌ای به تشکیل حکومت اسلامی ندارند و به دنبال این هستند که فضا‌های مختلف را اسلامی کنند؛ یعنی شیوه‌های یکسان در همه فضا‌های فرهنگی مختلف را اعمال کنند. تأکید ایشان بر دعوت افراد و به صحنه آوردن هنجارها در یک فضای مخصوص در همه کشورهای و همه جوامع است. در غرب این فضای مخصوص می‌تواند محله یا جامعه باشد که حول یک مسجد جمع شده است. نوبنیادگرایان از جدایی نوقبیلیکی در محل سکونت و اقامت‌شان استفاده می‌کنند و فضا‌های اجتماعی جدید خلق می‌کنند. نوبنیادگرایی‌ای که روآ ترسیم می‌کند قطعاً صرف بازگشت به سنت نیست، بلکه پدیده‌ای کاملاً مدرن است که از تمام ابزارها و فضاهایی که تکنولوژی قرن بیست و یکم پدید آورده، در راستای هدف خویش استفاده می‌کند. اگر اسلام‌گرایان کلاسیک به دنبال غلبه بر «دولت مدرن» به مثابه دستاورد مدرنیته بودند، نوبنیادگرایان می‌کوشند مزایای «جهانی شدن» را به خدمت بگیرند و با دورزدن دولت‌ها و مرزها، یک امت مجازی بدون مرز را پدید آورند که فارغ از موقعیت‌های سرزمینی و جغرافیایی، حول ایده اسلام ناب یکسان شده گرد آمده‌اند.

۳. زمان دین بدون فرهنگ: چگونه دین به کالا تبدیل می‌شود؟

اگر بنا باشد به رسم مورخان اندیشه، یک اثر شاخص و سرنوشت ساز برای اولیویه روآ انتخاب کنیم، آن اثر حتماً جهل مقدس است. روآ در این اثر از حوزه تخصصی اش، اسلام‌شناسی، فراتر می‌رود و سعی می‌کند نظریه خود را به چارچوبی برای تبیین دین در زمانه جهانی شدن تبدیل کند، از این رو این نظریه تنها به بررسی نوبنیادگرایی اسلامی و صور مسئله ساز آن مانند گروه داعش محدود نمی‌شود، بلکه بر مفهوم اصلی و کلیدی «نسبت دین و فرهنگ» دست می‌گذارد و آن را در قلب تحلیل خود از تمام اشکال دینداری، به ویژه در فرهنگ مدرن و فرهنگی که محصول پسامدرنیته و جهانی شدن است، قرار می‌دهد. خوشبختی اولیه روآ به اینکه شکست اسلام سیاسی به توفیق سکولاریزاسیون در جوامع اسلامی منجر می‌شود، جای خود را به نگرانی از گسست دین و فرهنگ می‌دهد، گسستی که

گرچه ممکن است یک روی آن به محاق رفتن مذهب و دین باشد؛ اما قطعاً روی دیگر آن، رادیکال شدن مذهب‌گرایی است که به هیچ وجه برای بقای جامعه مناسب نیست.

روآ مفهوم «فرهنگ» را در مرکز تحلیلش از حیات جوامع دینی قرار می‌دهد. مفهومی که از نظر او به صورت ذاتی با «سکولاریته» پیوند دارد. در واقع فرهنگ قلمرویی است که به صورت میانجی دین و جامعه عمل می‌کند، هم به عنوان پشتیبان دین ظاهر می‌شود و هم از دین برای افزودن به غنای خود بهره می‌برد. منظور روآ از فرهنگ، افقی از معانی مشترک با دین است که برخلاف نگاه ایزوله شده شریعت‌مدار، مطلق و جزم‌گرایانه نیست؛ بلکه میانجی ارتباط افراد جامعه، فارغ از باور مذهبی، با یکدیگر است و قلمرو ارزش‌های مشترکی را شکل می‌دهد که برای بقای جامعه ضروری است. دین، خودشی‌ابزارهای تبدیل شدنش به فرهنگ را می‌آفریند و به این ترتیب سکولاریزاسیون، به معنای صریح این واژه، درگیری با گسست‌خشن و ناگهانی از دین را در پی ندارد. جامعه سکولار می‌تواند با فرهنگ و ارزش‌های دینی پیوند نزدیک داشته باشد.

برای مثال در برخی موارد میان نظر کلیسا و نظر حاکمان سیاسی درباره ارزش‌های اخلاقی‌ای که باید در قانونگذاری لحاظ شوند توافق وجود دارد. در این تحلیل، سکولاریزاسیون دیگر پدیده‌ای ذاتاً مدرن نیست؛ بلکه حتی در جوامع دینی سنتی نیز رخ داده است. منظور او این است که آنچه در این جوامع فضا‌های اصلی را در اختیار داشته؛ فرهنگ، یا همان افق معانی مشترک، بوده است و حد و مرز دین تنها در صورت رسوایی‌هایی اخلاقی مطرح می‌شده است.^{۱۷}

روآ موضع‌گیری در برابر شریعت را دارای دو طیف کلی می‌داند: در یک سو، جنبش بنیادگرایی قرار دارد که هرگونه ارجاع به تاریخ و فرهنگ را رد می‌کند و در مقابل تمام زندگی اجتماعی را در مجموعه‌ای از هنجارهای روشن و واضح خلاصه می‌کند. در سوی دیگر، ارتوپراکسی فرهنگی قرار دارد که شریعت را صرفاً چشم‌اندازی فرضی از معانی می‌داند و نه قانون معین. آنچه در زمانه کنونی رخ داده است این است که ارتوپراکسی تضعیف شده و در این هنگام گسست میان دین و فرهنگ ظاهر می‌شود؛ از منظر دین، فرهنگ دیگر دنیوی نیست، بلکه شرک‌آلود است و باید نفی شود. روآ معتقد است گسست دین از فرهنگ برای تبیین گسست دین در دوران معاصر پدیده‌ای بنیادی است. این پدیده هم نتیجه جهانی شدن است و هم ابزار آن و به خوبی توضیح می‌دهد که چرا جریان‌های بنیادگرا به موفقیت دست یافته‌اند.^{۱۸}

اما جهانی شدن چگونه منجر به گسست دین از فرهنگ شده است؟ هر چند نتیجه اول جهانی شدن اختلاط فرهنگی بود، اما در مرحله بعدی باعث شد فرهنگ، ریشه‌های دینی خود را فراموش کند و این پدیده‌ای است که از نظر روآ زیان و آسیبی سخت است. فراموشی ریشه‌های دینی به معنای مخالفت با دین نیست؛ بلکه به معنای این است که مردم دیگر دین را نمی‌شناسند و با آن آشنایی عمیقی از خلال فرهنگ ندارند، گرچه همچنان از ظواهر دینی استفاده می‌کنند. زمانی که فرهنگ دین را فراموش می‌کند، فقط ارتوپراکسی به پایان نمی‌رسد، بلکه فرهنگ ارزش‌ها و مراجع جدیدی تعریف می‌کند که با آنچه نزد دین سراغ داشته متناقض است. البته این مراجع و ارزش‌های جدید در جهان پسامدرن امروز، آنچه‌ای که ایدئولوژی‌های قرن بیستمی مانند کمونیسم در پی آن بودند، دیگر به شکل یک مجموعه کامل و هماهنگ که می‌خواهد

روآ معتقد است

سیاست‌ورزی

مسلمانان پس

از وفات پیامبر،

مسیر سکولاریزاسیون

را در پیش گرفته،

بدین معنی که با

فرهنگی کردن دین

و دینی کردن فرهنگ

قلمرو مشترکی از

باورها و ارزش‌ها را

شکل داده که اساس

زیست اجتماعی

مسلمین شده

است.

